

آگاهی تاریخی و کارکرد آن در شکل‌دهی به هویت ایران دوره ساسانی

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
محسن لطف آبادی، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

در میان مؤلفه‌های چندلایه و ترکیبی هویتی ایران دوره ساسانی، آگاهی و تعلق تاریخی یکی از مهم‌ترین آنهاست که کمتر در پژوهش‌های مربوط به این عصر بدان توجه شده است. این عنصر هویتی در دوران پیشا ساسانی نیز وجود داشت، اما در این دوره با توجه به نگرش و ایدئولوژی سیاسی - دینی ساسانیان و دادن رنگ و لعاب عامدانه به آن و حرکت در جهت مشخص و تعریف شده، اهمیت بیشتری یافت؛ زیرا از نظر مؤسسين سلسله، با اهتمام به این و اسطوره‌های ایرانی، نوعی آرمان اجتماعی و سامان فکری در جامعه به وجود می‌آمد و باعث یگانگی و همدلی طبقات مختلف مردم می‌شد. به عقیده ساسانیان، در کنار دین زردشتی، آگاهی و تعلق مشترک تاریخی یکی از عناصر اصلی برقراری وحدت و همبستگی اجتماعی در قلمرو «ایران‌شهر» بود که موجب ایجاد نوعی «هم پندار گرایی تاریخی» در میان آنان می‌گشت. شکل‌گیری این آرمان از همان دوران اولیه روی کار آمدن خاندان ساسانی و اردشیر قابل ملاحظه است. هدف از این پژوهش بااستناد به منابع و روش توصیفی - تحلیلی اثبات این آگاهی تاریخی است.

واژگان کلیدی: آگاهی تاریخی، هویت تاریخی، ساسانیان، تاریخ‌نگاری درباری.

مقدمه

ایران در دوره ساسانی همانند گذشته یکی از مناطق مهم تمدنی در جهان بود و در صحنه بین‌المللی نقش مؤثری ایفا می‌کرد. به لحاظ هویتی دوران مذکور بدون شک یکی از مهم‌ترین ادوار هویت ایرانی است. در دوره ساسانی، هویت ایرانی بعد از پشت‌سر گذاشتن بحران هلنی، تحت حمایت قدرت سیاسی، جان تازه‌ای به خود گرفت و میراث گذشته خود را تکمیل کرد. ساسانیان با کمک قدرت سیاسی و همراهی دستگاه دینی مطابق با ایدئولوژی خویش به عناصر هویتی‌شان دست بردند و آن را در مسیر مشخصی هدایت کردند. بنابراین، مفهوم «هویت ایرانی» به معنای واقعی کلمه در قرن سوم میلادی در عصر ساسانی مطرح و بن‌مایه احساس ایرانی برای ایرانیان می‌شود (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۵). جامعه ایران در دوره ساسانی از مؤلفه‌های هویتی خاص خود تشکیل شده بود که زمینه‌های تمایز آن را از جوامع دیگر نظیر روم، هند و غیره فراهم می‌آورد. تحت تأثیر این مؤلفه‌های هویتی، مرزهای مادی و معنوی ایرانیان با جوامع مذکور مشخص می‌شد و شناسنامه‌ای مشترک برای ایرانیان به وجود می‌آمد که آن نیز به نوبه خود موجب هستی، کیستی، تداوم و بقای آنان بود. این مؤلفه‌های هویتی را می‌توان به دو بعد عینی (نظیر جغرافیا و سرزمین که در دوره ساسانی به آن «ایران‌شهر» اطلاق می‌شد) و ذهنی (نظیر دین زردشتی، زبان و خط پهلوی میانه جنوبی=پارسیک) تقسیم کرد. آگاهی و تعلق تاریخی را نیز می‌توان در بعد ذهنی هویت جای داد که موضوع بحث نوشته حاضر است.

آگاهی تاریخی همانگونه که از نام آن بر می‌آید، نوعی دانش و باور نسبت تاریخ و گذشته خود است. این آگاهی می‌تواند هم نسبت به گذشته اسطوره‌ای و هم گذشته واقعی یا طبیعی باشد. چه در دوره مدرن و چه در دوره پیشا مدرن (دوران سنت)، به راحتی می‌توان این آگاهی‌های تاریخی را در جوامع گوناگون دید و از طریق آن ذهنیت هر جامعه‌ای را نیز شناخت و تصویری از آن در ذهن ترسیم کرد؛ زیرا این آگاهی و باورها روح و کالبد معنوی جوامع را تشکیل می‌دهند. بر این اساس پرسش اصلی پژوهش حاضر این است آگاهی تاریخی در عصر ساسانی چه کیفیتی داشته و کارکرد آن در هویت دوره ساسانی چگونه بوده است؟

آگاهی تاریخی و هویت

از میان مؤلفه‌های ذهنی هویت، آگاهی و تعلق تاریخی را باید یکی از مهم‌ترین آنها دانست. آگاهی تاریخی، به مثابه دانش تاریخی اطلاق می‌شود که فرد یا اجتماع، تعلق و اهتمام زیادی بدان

دارند. این تعریف دربر گیرنده سه بعد است: ۱) دانش تاریخی، به معنای آگاهی از مهم‌ترین حوادث و شخصیت‌های تاریخی (۲) تعلق خاطر تاریخی، به معنای وجود احساسات و عواطف مثبت و منفی نسبت به حوادث، وقایع و شخصیت‌های تاریخی (۳) اهتمام تاریخی، به معنای اهمیت دادن به گذشته تاریخی (معمار، ۱۳۸۷: ۳۰۲). آگاهی تاریخی در دو سطح فردی و جمعی قابل درک است. «از لحاظ فردی، گذشته موردنظر همان «خاطره» است و از نظر جمعی، «تاریخ». هر فرد و گروه تداوم خود را بر خاطره و تاریخ استوار می‌کند» (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۳۷) هر دو شکل آگاهی تاریخی، در ارتباط تنگاتنگ با مفهوم «زمان» است؛ همچنان که در جغرافیا «مکان» نقش محوری بازی می‌کند. همچون مکان و جغرافیا، رابطه انسان با زمان نیز پیچیده و در عین حال گسترده است و ابعاد و لایه‌های گوناگونی دارد. زمان، به صورت جریان پیوسته ترکیبی از دو عنصر مهم «بودن» (۱) و «شدن» (۲) است که حال و آینده فرد و اجتماع را با گذشته پیوند می‌زند. به عبارت دیگر، افراد و جوامع بشری با پیوند زدن حال خود با گذشته، هویتشان را شناسایی می‌کنند و در مرحله بعد برای حرکت به سوی آینده دارای اهداف و آرمان‌های مشترکی می‌شوند. بنابراین، انسان‌ها با آگاهی از حرکت و تداوم خود در بستر زمان، خودشناسی و هویتشان را در چهارچوب آن باز می‌یابند.

در این صورت، هرگونه هویت فردی و اجتماعی نیازمند تداوم فردی و اجتماعی در بستر زمان است و چنین تداومی احساس نمی‌شود، مگر در صورتی که وجود یک گذشته معنادار فرض شود. شماری از متفکران، به این کار ویژه زمان اشاره می‌کنند. گیدنز کارکرد مهم زمان را تداوم‌بخشی و ثبات فردی و جمعی، به ویژه در دوران سنتی می‌داند. به عقیده وی، در جوامع سنتی، گذشته محترم شمرده می‌شد، چراکه هر فعالیت یا تجربه‌ای خاص را در چهارچوب تداوم گذشته، حال و آینده قرار می‌داد. استوارت هال نیز، هویت را نوعی فرآیند شدن می‌داند که در آن، زمان در کنار مکان، نقشی اساسی در شکل‌دهی به هویت آدمی ایفا می‌کند (همان: ۲۳۶-۲۳۷).

آگاهی تاریخی، وابسته به «حافظه تاریخی» است و تا حافظه تاریخی شکل نگیرد، آگاهی تاریخی نیز به وجود نمی‌آید. حافظه تاریخی، هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی، به معنای حفظ گذشته در حال یا حفظ زمان حال در گذشته است (هالباکس، ۱۳۴۶: ۴۳). در سطح اجتماع، این حافظه می‌تواند «کوتاه مدت» و یا «بلند مدت و اسطوره‌ای» باشد. این حافظه تاریخی، سامان فکری جوامع را جهت می‌دهد و با دادن هویتی یگانه به آنها زمینه‌های تمایزشان را از یکدیگر فراهم می‌آورد. البته باید توجه داشت که وجود فی‌نفسه حافظه تاریخی مهم است و کوتاه مدت - بلند مدت یا صادق - کاذب

بودن آن برای هویت دادن به جوامع چندان اهمیتی ندارد؛ زیرا تنها «وجود آنها» برای هویت‌بخشی لازم است. در واقع، با وجود این حافظه تاریخی است که هویت جوامع شناسایی می‌شود. در چارچوب همین حافظه و آگاهی تاریخی است که افرادی که در یک مکان مشترک زندگی می‌کنند، تاریخ، تعلقات و آرمان‌های واحدی پیدا می‌کنند و «هم‌پنداری تاریخی» و صاحب «شناسنامه مشترکی» می‌شوند. این هم‌پنداری تاریخی نیز به نوبه خود «روح و احساس جمعی» را تقویت می‌کند که همان کارکرد اجتماعی آگاهی تاریخی است؛ به عبارت دیگر، همبستگی و انسجام آنها با تاریخ مشترک محکم‌تر می‌شود و ایشان با زندگی در کنار یکدیگر شادی‌ها و غم‌های مشترکی را تجربه و دارای سرنوشت یگانه‌ای می‌شوند. در این حالت، تنوع و تعدد قومی نیز در جامعه رنگ می‌بازد و اقوام ساکن آن دارای اهداف مشترکی می‌شوند. به عقیده امیل بوترو در این شکل، عرق یا حس ملی و علاقه مردم به زندگی با یکدیگر، منجر به تجلیل و ستایش خاطرات مشترک و تلاش در راه هدف‌های مشترک می‌شود. ارنست رنان نیز هم‌عقیده با بوترو، هویت تاریخی در دوران جدید را یکی از پایه‌های اساسی ملت‌سازی می‌داند و می‌گوید: «آنچه ملتی را تشکیل می‌دهد، کارهای عظیمی است که در گذشته باهم انجام شده و تمایل به کارهای عظیم دیگری در آینده است.» (رونوون، باتیست دوروزل، ۱۳۵۴: ۱۶۹-۱۶۸).

در میان ملت‌های کهن، آگاهی تاریخی، ابتدا حالت اسطوره‌ای دارد و بعدها به مرور جنبه واقعی‌تر و تاریخی به خود می‌گیرد. این آگاهی نیز ابتدا به صورت شفاهی بوده و سینه به سینه نقل می‌شده است، اما بعدها به صورت مکتوب در می‌آید. ریشه‌های فکری جوامع را می‌توان از طریق باورهای تاریخی‌شان بیرون کشید؛ زیرا این باورها، اعتقادات و طرز تفکر آنها را بازگو می‌کنند. با درک این مؤلفه، فهم عناصر دیگر هویتی (نظیر فرهنگ، دین و غیره) نیز میسر می‌شود؛ زیرا در دوران سنت، آگاهی تاریخی یک جامعه در ارتباط تنگاتنگ با باورهای دینی، فرهنگی و حتی سیاسی است؛ بنابراین، از طریق آن می‌توان به روند تکوین جامعه و دولتی پی برد.

آگاهی تاریخی قبل از دوره ساسانی

در ایران با توجه به تاریخ کهن آن، آگاهی و باور تاریخی در دو شکل اسطوره‌ای و تاریخی (بلند مدت) مطرح و از اهمیت زیادی برخوردار بوده است؛ به طوری که این باورها نقش زیادی در حفظ و تداوم هویت ایرانی داشته است. شکل‌گیری باورهای تاریخی در ایران را می‌توان از هنگام ورود

آریایی‌ها پیگیری کرد. آنها هنگامی که به ایران می‌آمدند داستان‌ها و روایات اساطیری از نیکان خود که با آریاهای هندی یکجا زندگی می‌کردند، همچون داستان اساطیری جمشید یا داستان فریدون و آبتین همراه آوردند. هرچند که با سکونت آنها در این سرزمین، این داستان‌ها صورتی دیگر به خود گرفت (۳). این داستان‌ها و قصه‌های شفاهی عمدتاً در شرق ایران که خاستگاه اولیه آریایی‌ها در این سرزمین بود، نفوذ زیادی داشت.

با وجود اینکه در دوران فرمانروایی شهریاران مادی، هیچگونه نوشته‌ای در دست نیست، اما در نوشته‌های یونانیان، اشاره‌هایی به برخی از داستان‌ها و شعرهای آن عصر؛ همچون داستان مهرورزی و پیوند زریادرس و اُداتیس می‌یابیم (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۲؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۹-۱۸). حتی دینون، مورخ یونانی می‌نویسد که در دوره ماد، شاعران درباری اشعار حماسی می‌سرودند که مضامین شعرهای خود را از روایات گذشته اقتباس می‌کردند (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۴؛ مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۹۹). نزد هخامنشیان نیز پیشینه قومی، از اهمیت برجسته‌ای برخوردار بود و شاهان این سلسله در سنگ نوشته‌هایشان با برشمردن یک به یک نیاکان خود، تبارشان را با افتخار به هخامنش می‌رساندند و خود را «پارسی، پسر پارسی، آریایی، از تبار آریایی» معرفی می‌کردند (۴). علاوه بر این، به احتمال قریب به یقین، هخامنشیان به داستان‌ها و روایات حماسی نیز توجه داشته‌اند. استرابو نقل می‌کند که معلم فرزندان پارسی عادت داشتند که تعلیمات خود را با افسانه‌هایی که مضمون آنها شرح اعمال و خدایان بزرگ بود، بیامیزند. به عقیده تفضلی، احتمالاً در دوره هخامنشی، علاوه بر بایگانی اسناد و گزارش‌های دولتی، مجموعه‌ای از روایات حماسی؛ همانند: *خدای‌نامه* پهلوی یا *شاهنامه* به صورت شفاهی یا به گونه‌های مختلف وجود داشته است که نویسندگان یونانی از آنها استفاده کرده‌اند و روایت‌های مربوط به کوروش (۵) در نوشته‌های هرودت به احتمال، متعلق به اینگونه مجموعه‌ها بوده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۰).

آنچه در مورد سلسله‌های ماد و هخامنشی حائز اهمیت است، یکی دانستن آنها با سلسله نیمه افسانه‌ای کیانی از سوی شماری از خاورشناسان؛ همچون هرتل و هرتسفلد است، اما کریستین سن با دلایلی قانع کننده به رد این نظر پرداخته است (کریستین سن، ۱۳۴۳: ۱۰-۱). با گسترش آیین زردشتی در زمان مادها و هخامنشیان، روایات اساطیری پیشدادی و کیانی به این دین نیز نفوذ یافت و در قسمت‌های مختلف *اوستا* از بزرگان آنها نام برده شده است (در این باره نگاه کنید به: صفا: ۳۸-۲۹؛ دوستخواه: ۶۲-۱۷). نلدکه احتمال می‌دهد در زمانی که *اوستا* به وجود آمد، دیوانی از تاریخ اساطیری ایران به صورت مکتوب موجود بود (نلدکه، ۲۵۳۷: ۱۴). از سوی دیگر، همانگونه که مهرداد بهار اشاره

می‌کند، اندیشه‌ها، اعتقادات و اساطیر کهن ایرانیان، علاوه بر اینکه به آیین زردشت راه یافت، با گذشتن از صافی این دین، رنگی دیگر نیز به خود گرفت (بهار، ۱۳۸۵: ۲۷ و ۲۰).

قرینه‌های بسیار، حکایت از آن دارند که در دوران اشکانی هم روایت‌ها و داستان‌ها و سرودها به گونه‌ی زبانی و سینه به سینه از سوی قصه‌گویان و «گوسان»ها (۶) برای مردم باز گفته می‌شد (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۶۵) که به نوبه خود باعث انتقال آنها به دوره ساسانی نیز گردید (یادمان باشد که اشکانیان از شرق ایران برخاستند که مهد داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی بود). شماری از داستان‌ها؛ نظیر: داستان‌های گیو و گودرز و بیژن و فرهاد و میلاد و شاپور و بلاشان و به احتمالی داستان فرود در دوره اشکانی و توسط سرایندگان پارتی (گوسان‌ها) سروده و در قالب حماسه‌های کیانی جای داده شده است (یارشاطر، ۱۳۵۷: ۲۸۱-۲۸۰). به همین دلیل فرای معتقد است که «پارتیان حماسه ملی را بنا نهادند و ساسانیان آن را نگاشتند تا به فردوسی رسید» (فرای، ۱۳۴۴: ۳۱۸).

از میان داستان‌هایی که در ادبیات فارسی برجای مانده، منظومه حماسی «ویس و رامین» اصلی پارتی دارد. محتمل است که برخی از داستان‌های شاهنامه، مانند داستان «بیژن و منیژه» نیز که دارای بن مایه عاشقانه است، اصلی پارتی داشته باشد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۶؛ ۱۲: ۱۹۵۷، Boyce). همچنین، در عهد اشکانی از پهلوانان و امیران و جنگجویان آنان نیز یادگارهایی در خاطر ایرانیان برجای ماند و در داستان‌های قدیم راه یافت. این یادگاریها با فراموش شدن بعد زمانی و مکانی‌شان، با داستان‌های کهن درآمیخت و به آنها، هیئت پهلوانی و حماسی کامل و تازه‌ای بخشید (صفا، ۱۳۵۲: ۲۷).

علاوه بر این، شاهان اشکانی خود را با هخامنشیان پیوند می‌زدند و خاندانشان را از نسل اردشیر دوم هخامنشی می‌دانستند که در مشروعیت بخشیدن به آنها در جهان آن روز از اهمیت زیادی برخوردار بود (۷). همچنین، اعضای خانواده اشکانی، اسامی پهلوانان داستانی و شاهان هخامنشی را بر خود می‌گذاردند که تعلقات‌شان به گذشته تاریخی و یادآوری شکوه کهن را نشان می‌دهد. در این میان می‌توان به اسامی‌ای؛ همچون: گودرز، گیو، بیژن، فرهاد، داریوش، اردشیر و غیره اشاره کرد (نلدکه، ۲۵۳۷: ۲۷-۲۴؛ کالج، ۲۵۳۷: ۷۶).

آگاهی تاریخی در دوره ساسانی

الف) اهتمام به گذشته در میان شاهان و کارگزاران ساسانی

آگاهی و باورهای تاریخی در دوره ساسانی را می‌توان به دو آگاهی تاریخی دینی (۸) و آگاهی تاریخی غیر دینی تقسیم کرد که سر و کار ما در اینجا بیشتر با دومی است. هرچند که در آن هم

باورهای دینی زردشتی به وفور یافت می‌شود. در دوره ساسانی، رجعت به گذشته با توجه به نگرش‌های زمامداران آن اهمیت بیشتری نسبت به قبل پیدا کرد. ساسانیان که در ظاهر دارای احساسات وطن‌پرستانه بودند و ایده «ایران‌شهر» را مطرح کردند، (در این باره نگاه کنید به: Mackenzie, 2011: 534). طبیعتاً برای نیل به این مقصود، می‌بایست به تاریخ و گذشته خود توجه بیشتری می‌کردند. گرایش آنان به گذشته از همان زمان طلوعشان و روی کار آمدن اردشیر قابل ملاحظه است. اردشیر که وجود آرمانی مشترک را برای وحدت و انسجام جامعه ضروری می‌دانست، یکی از راه‌های مورد اتخاذش، تقویت تعلقات ساکنان ایران‌شهر نسبت باورها و اسطوره‌های تاریخی‌شان بود. وی برای رسیدن به این هدف تلاش زیادی کرد.

مبارزات اردشیر علیه ملوک الطوایفی و آزادی مذهبی اشکانیان را باید در راستای شکل‌گیری آگاهی تاریخی وی نسبت به دوران پیشا اشکانی دید. او با آگاهی از وحدت سیاسی و دینی حکومت‌های پیش از اشکانیان در پی رسیدن به این هدف برآمد و دست به تبلیغاتی علیه آنان زد. دستگاه سیاسی ساسانی که به نظر بیزار از ورود اسکندر و یونانیان و متعاقب آن شکل‌گیری ملوک الطوایفی در ایران بودند، برپایی حکومت اشکانی را نتیجه ورود این گروه تازه می‌دانستند و موضع تندی علیه آنان گرفتند. در قسمتی از کتاب *ارداویراف‌نامه* این بیزاری نسبت به اسکندر و حکومت اشکانی را آشکارا می‌توان دید. مطابق این متن با ورود یونانیان و «آن اسکندر گجسته» وحدت سیاسی ایران از بین رفت و کشتن «هیربدان و موبدان و دین برداران» و همچنین به آتش کشیدن نسک‌های *اوستا* باعث خلل در امور دین شد. به همین سبب در زمان حکومت اشکانی و تا روی کار آمدن اردشیر و ساسانیان «مردمان ایران‌شهر را یکی با دیگری آشوب و پیکار بود» (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۴۲ - ۴۱). تنسر نیز در نامه خویش به گشنسب با لحن شدیدتری به اشکانیان می‌تازد، به طوری که درباره آنها می‌گوید «و چهارصد سال برآمده بود تا جهان پر بود از وحوش و شیاطین آدمی صورت بی‌دین و ادب و فرهنگ و عقل و شرم. قومی بودند که جز خرابی و فساد جهان از ایشان چیزی ظاهر نشد.» (۹) در چنین جوئی بود که اردشیر علیه خاندان اشکانی به پا خاست و طی فعل و انفعالاتی حکومت ساسانی را تأسیس و تلاش برای احیای سنن پارسی نمود (۱۰).

گرایش به خاندان کیانی که از اواسط حکومت ساسانی آغاز شد، در شخصیت اردشیر به عنوان مؤسس این سلسله نیز رسوخ یافت و متون نگاشته شده اردشیر را با صفات پادشاهان کیانی وصف کرده و او را در کنار آنها قرار داده‌اند. در واقع ساسانیان که خود را از تبار شاهان گذشته می‌دانستند، برای این منظور - شاید به دلایل دینی - دودمان کیانی را انتخاب کردند. (در این باره نگاه کنید به:

دریابی، ۱۳۸۲: ۷۹ - ۶۳). در *کارنامه اردشیر* (به یاد داشته باشیم که این متن در نیمه دوم حکومت ساسانی تولید شده است) در این باره آمده است: «ساسان شبان پاک بود و همواره با گوسپندان بود و از تخمه دارای دارایان بود.» (۱۱) به تاسی از همین کیانیان، ساسانیان، به اردشیر لقب «کی» - از ریشه اوستایی کوی - دادند، به طوری که در جای دیگری از *کارنامه* با عنوان «کی اردشیر بابکان» مورد خطاب مردم قرار می‌گیرد و صاحب «فره یا خره کیانی» می‌شود. (*کارنامه اردشیر بابکان*: ۳۳، ۴۴، ۴۹، ۱۱۰). این عنوان را شاهان دیگر ساسانی نیز بر خود می‌نهادند، چنانکه یزدگرد دوم در سکه‌ای از لقب «کی بغ مزدا پرست» استفاده کرد (دریابی، ۱۳۸۶: ۳۹).

در سخنانی که بعدها (در اواخر دوره ساسانی) به اردشیر نسبت داده شده است، آمده است که اردشیر برای پیوند بیشتر، ویژگی‌ها و منش شاهان گذشته را برای مردم یادآوری و خود را ملزم به پیروی از روش آنان می‌دانست. در سخنانی که از او باقی مانده، جانشینان بعد از خود را نیز به نگرستن و اندیشیدن در کارهای شاهان گذشته سفارش می‌کند. در عهد *اردشیر* سخنی به او منتسب است که خصال نیک شاهان کیانی را بازگو می‌کند:

«در میان پادشاهان گذشته ما کسانی بوده‌اند که مبهم را با گزارش کردن و انبوه شدن را با پراکندن و بیکاری را با بکار گماردن چاره می‌کردند... برخی از این پادشاهان بهبود شهریاریشان را از بهبود تنشان بیشتر دوست می‌داشته‌اند و نام نیکی را که پس از ایشان در جهان به یادگار خواهد ماند، دل‌انگیزتر و شادی بخش‌تر از سخنانی که در زندگی به گوش خود می‌شنیدند. این پادشاهان چنان بر همین شیوه، یکی پس از دیگری می‌رفتند که گفتی جان همه ایشان یکی است و پیشینیان راه را برای پسینیان هموار می‌سازند و پسینیان همه گزارش‌هایی را که از پیشینیان بازمانده و میراث نیاکان و درج خردمندی‌های ایشان است، به راست می‌دارند. تا آنجا که گفتی شاه کنونی با شاهان پیشین همی نشسته است و با ایشان سخن می‌گوید و رأی می‌زند. شهریاری چنین بود تا به دارا پور دارا رسید و اسکندر بر کشور ما چیره شد. کاری که اسکندر در تباه ساختن کارمان و پراکنده ساختن همداستانیمان و ویران ساختن کشورمان کرد، برای آن چیزی که او آرزو داشت، سودمندتر بود از ریختن خون ما. چون خداوند خواست کشورمان بار دیگر یگانه شود و نژادمان بالیده، ما را برانگیخت و شد آنچه می‌دانید.» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۶۹ - ۶۷).

بدین ترتیب، مطابق با متون متأخر، اردشیر خود را موظف به پیروی از روش و منش شاهان گذشته می‌دانست. حمزه درباره این التزام اردشیر می‌نویسد که وی بعد از پرس و جو و آگاهی یافتن از کارهای شاهان گذشته و چگونگی شکست ایرانیان از اسکندر و یونانیان و پراکندگی این سرزمین در

زمان اشکانیان، به این نتیجه رسید که در برخورد با رعیت و امور دیگر، منش شاهان مقتدر گذشته را در پیش گیرد. (اصفهانی: ۴۴ - ۴۳). شاهان دیگر ساسانی نیز هنگام به تخت نشستن، حداقل در ظاهر، خود را پیرو رویه شاهان گذشته معرفی می‌کردند. در منابع مختلف - به ویژه شاهنامه - به این مسأله اشاره شده است؛ برای نمونه فردوسی، از زبان بهرام پنجم (گور) هنگامی که به تخت می‌نشیند، می‌گوید:

نشستم به تخت فرخ پدر / بر آیین تهمورث دادگر (۱۲)

همچنین پادشاهان بعد از تعیین کردن جانشین خود و اندرز وی، یکی از توصیه‌های اصلیشان به ولیعهد، بکار گرفتن کردار شاهان گذشته بود. هنگامی که انوشیروان به پسرش در امر پادشاهی اندرز می‌دهد، می‌گوید:

به کردار شاهان پیشین نگر / نباید که باشی جز از دادگر (۱۳)

علاقه و تعلق شاهان ساسانی به گذشته و شاهان و بزرگان آن عصر و نگرستن در کار آنها را متون دیگر نیز منعکس کرده‌اند؛ برای نمونه ثعالبی ذکر می‌کند که شاپور دوم ذوالاکتاف، بعد از سرکوبی اعراب، یکی از دلایل عدم حمله وی به یمن، «بخاطر فال بد و بدآمدهایی بود که کیکاووس را در حمله بدانجا رسید.» (ثعالبی، ج ۱: ۳۳۳) طبری و فردوسی نیز هنگام شرح جنگ میان بهرام چوبین و خسرو پرویز به تفاخر خسرو به اصل و نسب خویش که خود را از تبار منوچهر معرفی می‌کرد، اشاره می‌کنند (طبری، ج ۲، ۱۳۵۳: ۷۳۱؛ فردوسی: ۷۳۲). تفضلی در روایتی که از فردوسی آورده می‌گوید، بهرام گور نقلانی داشته است که در راه شکار داستان‌های جمشید و فریدون را برایش نقل می‌کردند (تفضلی: ۲۷۰). جاحظ نیز روایتی از انوشیروان هنگامی که عازم به سفری بود نقل می‌کند که در آن انوشیروان یکی از همراهان خود را فرا خواند و از وی خواست تا برایش داستان «پیکار اردشیر بابکان با شار» شاه خزرها را - در حالی که خود از آن آگاه بود - نقل کند (جاحظ، ۱۳۲۸: ۷۱). همچنین فردوسی دربارهٔ هرمزد چهارم، هنگامی که در زندان بود، می‌گوید که رامشگری را طلب می‌کند تا داستان شاهان گذشته را برای وی بخواند (فردوسی: ۷۲۶؛ تفضلی: ۲۷۰).

این مضمون، یعنی اهتمام به گذشته، نزد دیگر بزرگان و کارگزاران عصر ساسانی نیز معمول بود. آنها با بازگشت به پیشینهٔ کهن خود بسیاری از پهلوانان و دلاوری‌هایشان را به یاد می‌آوردند و احترام خاصی برای آنان قائل بودند. حتی اعمال قهرمانی و پهلوانی نظیر جنگ تن به تن و رجزخوانی با دشمن در این دوره عملاً زنده شد که نمونه بارز آن نبرد تن به تن بهرام گور و بغاویر ترک است (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۲۷ - ۱۲۶). اعمال و اقدامات شاهان و پهلوانان قدیمی در اذهان ساسانیان به عنوان

نمونه و الگویی زنده بود. دینوری دیالوگی میان بهرام چوبین و هرمزد چهارم را هنگامی که هرمزد، بهرام را برای نبرد با ترکان می‌فرستاد، در کتاب خویش آورده که مؤید این گفته است. بنا بر قول دینوری، بهرام گفته هرمزد را که از تعداد کم سپاهیان وی در برابر ترکان نگران و متعجب شده بود، اینگونه پاسخ داد:

«ای پادشاه مگر نمی‌دانی چون کیکاووس اسیر و در حصار ماستفری زندانی شد، رستم فقط با دوازده هزار مرد رفت و او را از چنگ صد هزار مرد نجات داد و بیرون کشید. همچنین اسفندیار هنگامی که برای خونخواهی به سوی ارجاسب حرکت کرد، دوازده هزار تن با او بودند. کیخسرو هم گودرز را برای انتقام خون پدرش سیاوش با دوازده هزار تن گسیل داشت و او بر سیصد هزار تن پیروز شد.» (همان: ۱۰۹ - ۱۰۸).

همچنین شماری از نمادهای ایران عصر ساسانی نظیر پرچم (درفش کاویان)، یادگاری از اسطوره‌های ایشان به شمار می‌آمد. درفش کاویان، پیش‌بند چرمین کاوه آهنگر بود که آن را به چوب‌دستی خود بست تا مردم برای قیام علیه بیدارگری‌های ضحاک به او بپیوندند. بعد از پیروزی بر ضحاک، پادشاهان ایران درفش او را به فال نیک گرفتند و آن را به عنوان پرچم خود در نبردها قرار دادند و به زیورآلات آراسته‌اش کردند. این خاطره بعدها به ساسانیان به ارث رسید و آنها درفش کاویان را به عنوان بارزش‌ترین نماد ایرانی گرامی می‌داشتند (Khaleghi-Motlagh, 2011: 315-316). ساسانیان به تاسی پیروزی کاوه بر ضحاک اعتقاد داشتند که هر جا درفش همراه‌شان باشد، پیروزی نیز با آنهاست (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵). و به همین دلیل هنگام جنگ با رقبای دشمنانشان، آن را با خود حمل می‌کردند. افزون بر این، ساسانیان، شماری از شهرها، مکان‌ها و بناهایشان را به نام شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای نامگذاری می‌کردند. برای نمونه، ابن حوقل از دو قلعه ساسانی در دارابگرد و کامفیروز نام می‌برد که به نام‌های اسفندیار و گودرز موسوم بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۲). در میان اسامی شهرهای ساخته شده توسط شاهان ساسانی نیز شماری شهرها با اسامی شاهان گذشته همانند بهمن اردشیر و غیره دیده می‌شود (ثعالبی، ج ۱: ۳۰۶؛ اصفهانی: ۴۴).

ب) فرهنگ شفاهی

مسئله بسیار مهمی که باید در مورد آگاهی و هویت تاریخی دوره ساسانی به آن توجه کرد، وجود فرهنگ شفاهی در جامعه و در میان توده مردم است که پیشینه کهنی در ایران داشت. در این سنت روایت‌های تاریخی را به صورت گفتاری و سینه به سینه نقل می‌کردند. رواج این فرهنگ در عصر

ساسانی در میان خانواده‌های ایرانی بسیار گسترده و پرتطرفدار بود؛ به طوری که تأثیری شگرف در شکل‌گیری ذهنیت تاریخی ایرانیان داشت. رواج این فرهنگ به حدی بود که باعث شد کتابت در دوره ساسانی چندان معمول نباشد (۱۴). به عبارت دیگر، یکی از دلایل مهم باقی نماندن متون نه چندان کافی از دوره ساسانی را باید در این عامل دید (۱۵). توجه به فرهنگ شفاهی در دوره ساسانی تا آنجاست که در دینکرد آمده است: «بخت ماری مسیحی می‌پرسد که: «چرا ایزد این دین را به زبان ناآشنای نهفته‌ای به نام اوستا گفت و بر آن متن نوشته کاملی نیندیشید، بلکه فرمود که آن را به صورت شفاهی (= به گفتار) حفظ کنند؟» در جواب آمد که «به دلایل بسیار، منطقی است که سخن شفاهی زنده را از صورت مکتوب مهم‌تر بدانیم.» (تفضلی: ۱۳).

روایات شفاهی موجود دوره ساسانی، بن‌مایه و یکی از مأخذ اصلی نویسندگان منابع مکتوبی که در اواخر آن به رشته تحریر درآمده بودند، بود. بازماندن / اوستا در دوره ساسانی را باید مدیون همین فرهنگ شفاهی دانست (۱۶). همانند دوره اشکانی، گوسان‌ها یا خنیگران در دوران ساسانی نیز وظیفه سرود خوانی و نقل روایت‌ها و یادگارهای کهن خاندانی یا قومی را عهده‌دار بودند (۱۷) و برخی از آنان تا بدان پایه چیره دست بودند که مانند پهلبد (باربد) به دربار شهریاران نیز راه می‌یافتند. کار و کوشش این گروه به عنوان میانجی اصلی نشر فرهنگ شفاهی، همسو با تلاش نگارندگان روایت‌های تاریخی و داستانی، از جمله سرچشمه‌ها و پشتوانه‌های مهم پیوندیابی و شکل‌گیری گام به گام حماسه‌های ایرانی بوده است (۱۸).

به نظر می‌رسد روایات شفاهی در نیمه دوم حکومت ساسانی نسبت به قبل گسترش بیشتری یافت. این مسئله را از آنجا می‌توان دریافت که اسامی داستانی با شدت بیشتر نسبت به گذشته بر سر کار آمد. حتی نام عده‌ای از شاهان و پهلوانان قدیم مانند کوات (قباد)، جاماسپ، گسته‌م، سیاوش، خسرو، کاووس، رستم، بهمن و غیره در خاندان شاهان و اشراف راه جست. برخی از آهنگ‌های موسیقی عهد ساسانی نیز با اسامی داستانی خوانده می‌شد؛ مانند: گنج کاووس، گنج افراسیاب، آیین جمشید، باغ سیاوشان، کین ایرج، کین سیاوش و کیخسروی (صفا: ۴۱؛ همچنین: مجمل‌التواریخ و القصص: ۸۱). علاوه بر این، بسیاری از داستان‌های تاریخی که به صورت شفاهی در جامعه رواج داشت، در نیمه دوم دوره ساسانی به صورت مکتوب درآمد.

مهم‌تر اینکه روایات و اسطوره‌های ایرانی از چنان قدرت، صلابت و جذابیتی برخوردار بود که در میان اقوام و ملل غیر ایرانی نیز راه یافت. نمونه بارز آن گفته ابن هشام است که در سیره خود اذعان

می‌کند که در زمان پیامبر (ص) شخصی به نام نصر بن حارث داستان‌های پادشاهان و پهلوانان قدیمی ایران را آموخته بود و آنها در مجالس ذکر می‌کرد. در میان این‌ها، داستان‌های رستم و نبرد او با اسفندیار طرفداران بیشتری داشت (ابن هشام، ج ۱، ۱۳۵۵ق: ۳۲۱).

پ) نمونه‌هایی از متون دوره ساسانی

همانطور که اشاره شد، در نیمه اول حکومت ساسانی به لحاظ آگاهی و هویت تاریخی، فرهنگ شفاهی الگوی غالب بود. اما آنها در مواجهه با اقوام و ملل دیگر نظیر مسیحیت و در خطر دیدن تاریخ، سنن و دین خود در نیمه دوم حکومت خویش دست به مکتوب کردن اسطوره‌های تاریخی و روایات دینی‌شان زدند. از همین جا بود که نویسندگی و مکتوب کردن روایات تاریخی و دینی ایرانی از سوی زردشتیان، به ویژه آنهایی که در دربار و دستگاه ساسانی بودند، در دستور کار قرار گرفت و برخی از متون پهلوی ساسانی در اشکال مختلف تولید شدند که غالب آنها حالت فرمایشی داشتند و توسط دستگاه حاکمه نظارت می‌شدند؛ اگرچه همگی آنها در قرون بعد مورد بازنویسی و اصلاح قرار گرفتند.

توجه و اهتمام ساسانیان در مکتوب کردن حوادث و رخدادهای تاریخی را در این دوران در خبری که مسعودی در کتاب خویش آورده می‌توان دریافت. مسعودی در *التنبیه و الاشراف* گزارش می‌دهد که «در شهر استخر پارس به نزدیکی از بزرگ‌زادگان ایرانی کتابی بزرگ دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان مطالب فراوانی داشت که چیزی از آن را در کتب دیگر؛ چون: «خدای‌نامه» و «آئین‌نامه» و غیره ندیده بودم. تصویر بیست و هفت تن از ملوک ایرانی از خاندان ساسانی - بیست و پنج مرد و دو زن - در آن بود و هر یک را به روز مرگ پیر بوده یا جوان به زیور و تاج و ریش و چهره تصویر کرده بودند با قید اینکه اینان چهارصد و سه سال و یک ماه و هفت روز پادشاهی کرده‌اند و چنان بوده که وقتی یکی از شاهان بمردی، تصویر او را کشیده به خزینه می‌سپردند تا زندگان از وصف مردگان بی‌خبر نمانند. صورت پادشاهانی که به جنگ بودند ایستاده بود و پادشاهی که به کاری می‌پرداخت، نشسته بود با ذکر سرگذشت هر پادشاه و رفتار وی با خواص و یاران و عوام رعیت و حادثه‌ها و اتفاقات مهم که به دوران پادشاهی وی پدید آمده بود.» (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۹) این روند در قرون اولیه اسلامی در مواجهه با مسلمانان شدت بیشتری گرفت. همین امر باعث شد به سبطه مطلق فرهنگ شفاهی پایان داده شود و در نیمه دوم حکومت ساسانی این دو جریان (فرهنگ شفاهی و متون مکتوب) دو بال آگاهی و هویت تاریخی ایرانیان را شکل می‌داد. این متون مکتوب هم وقایع تاریخی

قبل از دوران ساسانی و هم اقدامات و رخداد‌های مرتبط با شاهان و کارگزاران این سلسله را دربر می‌گرفت.

نفوذ اسطوره‌ها و روایات ایرانی در دوره ساسانی چنان گسترده بود که در بسیاری از متون برجای مانده از ایشان (در اینجا منظور متونی است که در نیمه دوم حکومت آنها به تصنیف درآمد، نه در قرون نخستین اسلامی)، بدان‌ها اشاره شده است، به طوری که کمتر متنی را می‌توان یافت که از اشاره به آنها خالی باشد. در برخی از متون، این داستان‌ها قسمت‌های زیادی را به خود اختصاص داده است؛ برای نمونه، در متن کوچک پهلوی «ماه فروردین روز خرداد»،^(۱۹) رویدادهای تاریخی منسوب به روز خرداد از ماه فروردین (روز ششم فروردین) که روز خجسته‌ای برای ایرانیان بوده است، آورده شده است. مطابق این متن، پیدایی کیومرث و هوشنگ، کشتن دیو ارزور به دست کیومرث، رویداد مشی و مشیانه، بند کردن اهریمن برای سی سال به دست تهمورث، بخش کردن جهان توسط فریدون میان پسران خود، بیرون آمدن منوچهر بر کین ایرج و کشتن سلم و تور، کمان‌اندازی آرش، کشته شدن افراسیاب، پیامبری زردشت سپیتمان، پذیرش دین زردشت توسط کی‌گشتاسپ و غیره در این روز اتفاق افتادند. ملاحظه می‌شود که تمام این رویدادها متعلق به دوره‌های پیشدادی و کیانی است. این متن همچنین یک نوع تاریخ آینده یا به عبارت بهتر حوادثی که بعدها در جهان اتفاق خواهد افتاد، همانند آمدن بهرام ورجاوند از هندوستان، ظهور و پادشاهی دوباره سام نریمان، کیخسرو و سپس گشتاسپ در پایان جهان و غیره را در بر می‌گیرد (ماه فروردین روز خرداد، ۱۳۸۲: ۱۲۰ - ۱۱۷).

از متون مهم دیگر پهلوی دوره ساسانی که نوعی اسطوره بهم آمیخته دینی و پهلوانی است و دوره کیانی و کی‌گشتاسپ را دربر می‌گیرد، «یادگار زریران»^(۲۰) است. درون‌مایه این متن درگیری ایران در زمان گشتاسپ با توران در زمان ارجاسپ بعد از پذیرش دین مزدیسنا توسط گشتاسپ است. مطابق این متن، پذیرش «دین ویژه مزدیسنان» توسط گشتاسپ که بر ارجاسپ «گران دشواری بود»، باعث آمدن وی به نبرد با ایرانیان می‌شود و جنگ دینی بین دو قوم در می‌گیرد. نام این متن یا جنگ‌نامه از زریر^(۲۱) برادر گشتاسپ گرفته شده است که بعد از دلاوری‌های بسیار به دست تورانیان کشته می‌شود و بستور پسر خردسال زریر به همراهی اسفندیار، فرزند گشتاسپ به کین‌خواهی پدر می‌رود و از تورانیان انتقام می‌گیرد: «پس دیر زمان نبود که از خیونیان هیچ زنده باز به نماند مگر آن یک [تن] ارجاسپ خیونان خدای.»^(۲۲)

متن دیگر پهلوی ساسانی که روایات ایرانی را در خود جای داده است، بندهش^(۲۳) است. تفاوت این متن با متون قبلی در دینی بودن آن است که جهان‌بینی و کیهان‌شناسی دین زردشتی را شرح

می‌دهد. گردآورنده آن موبدی زردشتی به نام فرنیغ دادگی است. بندهش از دو جزء: «بن» به معنای «آغاز» و «دهش» به معنای «آفرینش» ترکیب شده است و در مجموع به معنای «آفرینش آغازین» است. این کتاب، علاوه بر تشریح آفرینش آغازین جهان، یک دوره از تاریخ اساطیری ایران، به ویژه اسطوره‌های کیانی و اعمال دلاوری‌های آنان را در خود آورده است. بندهش سی و شش فصل دارد که در این میان فصل هجدهم «درباره گزندی که هزاره هزاره به ایرانشهر آمد» (۲۴) و فصل بیستم آن «درباره تخمه و پیوند کیان» (۲۵) خلاصه‌ای از تاریخ اساطیری ایران است. (بندهش، ۱۳۷۱: ۱۴۳ - ۱۳۹، ۱۵۲ - ۱۴۹).

دیگر متن مهم تاریخی یا به عبارت بهتر نیمه حماسی برجای مانده از دوره ساسانی به زبان پهلوی، «کارنامه اردشیر بابکان» (۲۶) است. این متن که می‌توان آن را نوعی «رمان تاریخی» نیز به شمار آورد، رمانتیک‌وار ماجراهای اردشیر در آغاز کار وی و چگونگی به قدرت رسیدنش را شرح می‌دهد که باعث شده است، بسیاری از جاهای آن با افسانه و اوهام آمیخته شود. در پایان آن نیز کارهای شاپور اول، پسر اردشیر و هرمزد اول، نوه وی به اختصار شرح داده شده است. یکی از دلایل تولید متن کارنامه در اواخر این دوره (دوران تزلزل دستگاه حکومت) به احتمال فراوان به این خاطر بوده است که این اندیشه را به ایرانشهریان منتقل کند که نسب خاندان ساسانی از «دودمان کیانی» بوده تا حاکمیت آنها را بر ایران مشروع معرفی کند. علاوه بر این، در نحوه افسانه‌وار قدرت‌یابی اردشیر که در کارنامه آمده است، به وضوح می‌توان مشابهت‌هایی با داستان روی کار آمدن کورش و بنیانگذاری سلسله هخامنشی دید که همانند اردشیر بعد از مرگ او نیز ماجراهای قدرت‌گیری وی در برابر مادها با افسانه‌هایی آمیخته شد. (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۴۱ - ۳؛ برای آگاهی بیشتر نک: تفضلی: ۲۶۴ - ۲۶۰؛ صفا: ۱۳۷ - ۱۳۱).

مهم‌ترین منبع مکتوب دوره ساسانی که اثری حماسی - تاریخی و آیینی تمام‌نمای هویت تاریخی ایرانی است، «خدای‌نامه یا همان خودای‌نامگ» رسمی دربار ساسانی بود. این کتاب به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) و در اواخر دوره ساسانی به رشته تحریر درآمد. خودای در زبان پهلوی به معنی «شاه» است و نامگ هم همان معنی امروزی «نامه» یا «شرح و حال» را می‌دهد و در مجموع معادل است با «شاهنامه». «خدای‌نامه (شاهنامه پهلوی) کتابی بود در تاریخ و سیر ملوک ایران از گیومرث تا پادشاهان اخیر ساسانی» (۲۷) [و شرح پر آب و تاب اعمال قهرمانی و پهلوانی آنها] که در آن قصص و روایات و داستان‌های ملی و مذهبی و حقایق تاریخی (راجع به اغلب پادشاهان ساسانی) گرد آمده بود. در این کتاب، روایات داستانی و تاریخی بی‌آنکه از یکدیگر تمایزی داشته باشند، بهم آمیخته بود. منشأ

داستان‌های آن *اوستا*، داستان‌های شفاهی ایام قدیم [و سالنامه‌های رسمی دربار ساسانی] (۲۸) بود. این داستان‌ها به تدریج کمال یافت و بعضی اساطیر مذهبی نیز بر آنها افزوده شد و سلسله شاهان و پهلوانان ترتیب و تنظیم یافته و نسب نامه‌هایی پدید آمد و به صورتی رسید که قابل تدوین در کتب تاریخی شد و با چنین صورتی در خدای‌نامه راه جست. بعضی از داستان‌های غیر ایرانی مانند داستان اسکندر (۲۹) هم، ظاهراً جزء داستان‌های ایرانی در این کتاب داخل شده بود و گذشته از این، افسانه‌هایی که در اواخر عهد ساسانی در باب اشخاص تاریخی مانند اردشیر بابکان رایج شده بود در این کتاب جزء مطالب تاریخی درآمد. «(صفا: ۶۷ - ۶۵) به عقیده تفضلی تدوین خدای‌نامه را باید به زمان انوشیروان منسوب دانست که دوران تألیف و ترجمه و نهضت ادبی بوده و دفاتر رسمی وقایع وجود داشته است. به زعم وی در زمان شاهان بعدی ساسانی نیز طبعاً مطالبی بدان افزوده گشت و پس از برافتادن ساسانیان نیز سرنوشت یزدگرد سوم تا کشته شدنش را بدان افزودند (تفضلی: ۲۷۱ - ۲۷۰). برخلاف وی، یارشاطر تألیف خدای‌نامه را در زمان خسرو پرویز محتمل‌تر می‌داند (یارشاطر، ۱۳۵۷: ۲۶۸).

نگارش خدای‌نامه به احتمال زیاد به دست کسانی صورت می‌گرفت که پرورش یافته دربار و بر دین زردشتی بودند. بنابراین، در آن، جدا از رسوخ عناصر دینی و عقاید موبدان، از وقایع دوران اشکانی نیز به علت دشمنی ساسانیان با آنها، مطالب بسیار به اختصار و مبهم و تاریک گفته شده بود. از خدای‌نامه‌های دوره ساسانی چیزی در دست نیست. اما بسیاری از مطالب آن ترجمه و در کتب تاریخ نگاران مسلمان و برخی از آثار منظوم همانند *شاهنامه* راه یافت.

به غیر از این کتب نام برده شده، متون دیگری به زبان پهلوی به خصوص در اواخر عهد ساسانی به تصنیف درآمد که تاریخ، داستان‌ها و روایات ایرانی را بازگو می‌کرده‌اند. متاسفانه شمار زیادی از این متون همچون خدای‌نامه از بین رفته‌اند؛ از مهم‌ترین آنها می‌توان به: کتاب رستم و اسفندیار، داستان بهرام چوبین، کتاب شهربراز با پرویز، کتاب بهرام و نرسی، کتاب انوشیروان، (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۴۱) داستان پیران و یسه، کتاب سکسیکین، کتاب پیکار و غیره اشاره کرد که حتی برخی از آنها در دوران اولیه اسلامی به عربی نیز ترجمه شده بودند (صفا: ۵۸ - ۴۲؛ دوست‌خواه: ۸۰ - ۶۶).

ت) تاریخ‌نگاری درباری

رویکرد و ایدئولوژی دینی - سیاسی ساسانیان، تاریخ‌نگاری این دوره را نیز بی‌نصیب نگذاشت و آنها مطابق با نگرش خویش، تاریخ‌نگاری و هویت تاریخی‌شان را نیز جهت دادند. به لحاظ دینی،

روایت‌های کیانی و اوستایی مورد تأکید قرار گرفت و روایات دوره اشکانی به کنار نهاده شد. به لحاظ سیاسی نیز بعد از شکست‌هایی که از اواسط دوره ساسانی از اقوام ترک شرقی (هیاطله) و رومیان بر آنها تحمیل و در حمایت مردم از قدرت مرکزی تزلزل ایجاد شد و نگرانی در باب دفاع از مرزهای شرقی به وجود آمد، ساسانیان بر آن شدند با تأکید بر تاریخ ملی به تبلیغات شدیدی برای نیرومند کردن غیرت ملی، وطن پرستی و اعتقاد به لزوم وحدت کشور دست زند (یارشاطر، ۱۳۵۷: ۲۸۵ - ۲۸۳؛ مختاری: ۵۹ - ۵۸).

بنابراین، اقتضای معنوی و سیاسی دوره ساسانی سبب شد که دو کارکرد متناسب با نیازهای آن دوره در آرایش تاریخی - حماسی داستان‌ها مورد تأکید قرار گیرد. نخست اینکه وجهی کاملاً معنوی - مذهبی به کل صورت مدون بخشیده شود؛ دوم اینکه بر ضرورت سیاسی ترغیب مردم به حفظ و حراست ایران و تقویت غرور ملی به گونه‌ای که خود آنها می‌طلبیده‌اند، تأکید شده است. بنابر همین اقتضائات بوده است که برخی از روایت‌های حماسی، جواز ورود به خدای‌نامه یا متون دیگر نیافته یا برخی از داستان‌ها جنبه مؤکدتری یافته باشند (مختاری: ۵۷).

در اینجا تاریخ به عنوان ابزاری در خدمت دستگاه دینی - سیاسی ساسانی درآمد و متون تولید شده، به ویژه متونی نظیر خدای‌نامه که در دربار تولید می‌شدند، از مجرای روحانیان و کارگزاران سیاسی دستگاه ساسانی می‌گذشتند و مهر تأیید می‌خوردند. نویسندگان آنها نیز به احتمال بسیار فراوان افرادی بودند که از تعلیم یافتگان دربار و بر دین زردشتی به شمار می‌آمدند و از فیلتر ساسانیان عبور کرده بودند. در واقع مفهوم امروزی «سانسور» در آن زمان در حد گسترده‌ای اعمال می‌شد. در نتیجه در دستگاه سلسله مراتبی و محافظه کار ساسانی، هدف تاریخ، نگهداری و گسترده‌اندیشه‌ها و آرمان‌های حکومت یا به زعم ساسانیان «سنن ایرانی» بود. از نظر ساسانیان، تاریخ ابزار آموزش ثبات و همبستگی جامعه بود و از آن برای حمایت از میراث و ترویج آرمان دینی و سیاسی مشترک استفاده می‌کردند. «تاریخ می‌بایست به خوانندگان خود عشق به زاد و بوم و بالیدن به نیاکان خود را بیاموزد. زندگی سرفرازانه پهلوانان ایران گذشته را به عنوان سرمشق‌هایی که می‌بایست از آنان تقلید شود در پیش چشمان آورد. در لابه لای برگ‌های خود، خرد و دانایی دانشمندان را جا داده بود و می‌خواست تا اندیشه و رفتارهایی که آنها را زیان‌آور می‌دانستند، پرهیز شود (مانند آموزش‌های مانی و مزدک که زردشتیان در آنها به چشم الحاد و بدعت می‌نگریستند). بنابراین، تاریخ‌نگار نه تنها پژوهنده بی‌طرف حقایق نبود، بلکه نگهبان و مروج ارزش‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی بود که سرآمدان و خواص دولت ساسانی، آنها را حرمت می‌نهادند»؛ به عبارت بهتر، این تاریخ وظیفه داشت تا آرمان‌های دینی و

سیاسی را آنگونه که رهبران دولت ساسانی در نظر داشتند، روشن، ترویج و پشتیبانی نماید (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۴۸۱).

«این شیوه و جهان‌بینی ساسانی است که بیش از همه در تاریخ ملی نفوذ کرده بود. حتی از دوره پیشدادی و کیانی نیز با زبانی سخن می‌رود که گویی عهد ساسانی هستند. در حقیقت، پادشاهان اساطیری و افسانه‌ای در قالب شاهان ساسانی ریخته می‌شوند. عملاً همگی پادشاهی را با ایراد خطابه‌ای بر فراز تخت شاهی آغاز می‌کنند، آنچنان که در دوره ساسانی مرسوم بوده است. خطابه‌های تهمورث و جمشید از سنخ خطابه‌های ساسانی هستند. و نیز چنین است پاسخ‌های تهنیت‌آمیز و ستایش‌های موبدان و بزرگان. نهادهای ساسانی در همه جا بازتاب می‌یابند. شاهان پیشدادی را موبدان اندرز می‌دهند. بسیاری از نهادهای ساسانی را به شاهان دوره‌های کهن نسبت می‌دهند. مثلاً به روایت شاهنامه، این جمشید است که مردم را به چهار طبقه تقسیم می‌کند. این بلخی آغاز اقدامات اداری بزرگ، مقررات مالیاتی و آیین‌های درباری را به گشتاسپ نسبت می‌دهد. پیدا شدن روم (امپراتوری بیزانس) در جریان تاریخ کیانیان در رویدادهایی مانند فرستادن کاوس سفیری را پیش قیصر و سفر گشتاسپ جوان به روم و ازدواج او با شاهزاده خانمی بیزانسی یک ناهمخوانی در نتیجه انتقال اوضاع و شرایط دوره ساسانی به دوره‌های باستانی است.» (۳۰) بنابراین، کتیبه امثال شاهنامه که بر متون تاریخی دوره ساسانی استوار هستند، این روح و نگرش را به وضوح در خود انعکاس داده‌اند.

همسو با این نگرش ساسانیان، در متونی که در دوره آنان تولید شدند، روح میهن‌پرستانه نمایانی نسبت به «ایران» به عنوان یک مفهوم «جغرافیایی» دیده می‌شود. در واقع از دوره ساسانی است که برای اولین بار نام ایران با بار معنایی دارای هویت جغرافیایی در متون مختلف این دوره (کتیبه‌ها، سکه‌ها، متون پهلوی و غیره) ظاهر می‌شود. بر همین اساس واژه «ایران‌شهر» نیز در این دوره ساخته می‌شود. در مقابل به حوزه‌های جغرافیایی خارج از ایران، «انیران» اطلاق می‌شد. (در این باره نگاه کنید به: Gignoux, 2011: 30-31) استعمال واژه انیران به ویژه در کتیبه‌های شاپور اول (نظیر کتیبه‌های کعبه زردشت و نقش رجب) به اوج خود می‌رسد (31). روح وطن‌پرستی ایرانیان دوره ساسانی - چه از سوی عوام و چه از سوی خواص - را از اینجا می‌توان دریافت که آنان سرزمین خود (ایران‌شهر) را بهترین جای زمین و برتر و بهتر از دیگر ممالک می‌دانستند. در نامه تنسر در این باره آمده است: «... و این جزو چهارم [ایران‌شهر]، برگزیده زمین است.» تنسر سپس به تفصیل دلایل این برتری برای گشنسپ (شاه طبرستان) تشریح می‌کند (نک: نامه تنسر: ۹۰ - ۸۹). در یکی از متون پهلوی نیز برتری و کامیابی ایران‌شهر، از ایزدان همانند پادشاهی «جم درخشنده خوب رمه» خواسته می‌شود (در

بزرگداشت سورآفرین، ۱۳۸۲: ۱۵۶). افزون بر این، در کتب جغرافی‌نویسان مسلمان نیز این ذهنیت و باور ایرانیان در دوره ساسانی نسبت به سرزمینشان انعکاس داده شده است (برای نمونه نک: مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۸؛ اصطخری، ۱۳۴۷: ۵؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۳۴؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۰۹ و ۱۲۲؛ مقدسی، ج ۲، ۱۳۶۱: ۳۷۱، ۳۷۲).

ث) ابهام در تاریخ‌نگاری ساسانی

با تعمق در مطالب قبلی، مسأله‌ای که درباره آگاهی و هویت تاریخی و تاریخ‌نویسی ساسانیان عجیب و سؤال‌برانگیز به نظر می‌رسد، این است که آنها نامی از مادها و به خصوص هخامنشیان و شاهان این سلسله نمی‌برند. در آثار بجای مانده از ساسانیان چه در سنگ‌نوشته‌ها و چه در متون دینی و غیردینی یادی از هخامنشیان نمی‌شود، در حالی که آنها همیشه از سلسله‌های نیمه افسانه‌ای پیشدادی و به ویژه کیانی یاد می‌کنند. این امر هنگامی جالب‌تر می‌شود که ساسانیان از ایالت پارس که مهد هخامنشیان بود، برخاستند و داعیه حکومت مرکزی مقتدر قبل از زمان اشکانیان را داشتند. همچنین برخی از شاهان ساسانی همچون اردشیر اول، شاپور اول و بهرام دوم در استخر و دقیقاً در کنار آرامگاه شاهان هخامنشی در نقش رستم حجاری کرده و کتیبه‌هایی از خود به جای گذاشته‌اند که شباهت بسیاری به سنگ‌نگاره و سنگ‌نوشته‌های هخامنشی دارد. تنها اشاره‌ای که به هخامنشیان می‌شود، به داریوش سوم در قالب «دارای دارایان» کیانی است که آن را هم باید به علت حمله یونانیان به ایران و شکست وی از اسکندر دانست. درباره شکل‌گیری این مهم تا به حال دو فرضیه مطرح شده است و ادله‌های خاصی را برای آنها آورده‌اند: ۱) ساسانیان از هخامنشیان آگاهی نداشته‌اند، پس ناآگاهانه آنها را به فراموشی سپردند. همچنین مطابق این فرضیه ساسانیان به اشتباه هخامنشیان را با کیانیان یکسان انگاشته بودند. ۲) ساسانیان از هخامنشیان آگاهی داشته‌اند، پس آگاهانه آنها را به فراموشی سپردند.

شماری از پژوهشگران نظیر احسان یارشاطر، اقدام ساسانیان را ناآگاهانه می‌دانند و معتقدند ساسانیان از وجود سلسله هخامنشی بی‌خبر بوده‌اند. یارشاطر در مقاله‌ای که در این زمینه به نگارش درآورده، به وجود سنت تاریخ شفاهی و فاصله زمانی طولانی میان هخامنشیان و ساسانیان اشاره می‌کند که سلسله‌های سلوکی و اشکانی مابین آن قرار گرفته بودند. وی اشاره می‌کند که تاریخ ملی ایران در این دوران بر «ادبیات شفاهی» استوار بود که جهت و غرض و برداشت‌های آن با تاریخ‌نگاری به مفهوم امروزی کاملاً متفاوت بود. به عقیده او، ظهور و تحول داستان‌ها از یک طرف و فراموش شدن اسامی و وقایع و یا استحاله شدن در داستان‌های قدیمی از طرف دیگر، کاملاً با منطق ادبیات

شفاهی سازگار است. بنابراین، نتیجه می‌گیرد «تاریخ پادشاهان ماد و هخامنشی به صورت «تاریخ» نمی‌توانست جز در مدت محدودی در خاطره‌ها بماند، چنانکه تاریخ اشکانیان نیز نماند.» وی همچنین اشاره می‌کند که مردمان نواحی جنوب و جنوب غربی - مرکز ثقل هخامنشیان - همانند ساکنان شمال شرقی ایران - که داستان‌های کیانی را در خود داشتند - توفیق سرودن و رواج داستان‌هایی را که در میانشان بود، به صورتی که در خاطره‌ها بماند و زبازد شود، نداشتند، بلکه این کامیابی برای اقوام شمال شرقی پیدا شد. همین باعث شد که حماسه‌های شرقی به تدریج در سراسر کشور و ایالت پارس غالب شود، به طوری که در اوایل دوره ساسانی این حماسه‌ها در حقیقت «تاریخ ملی» محسوب می‌شد و آنها جز این تاریخ، تاریخی نمی‌شناختند و کاخ‌های هخامنشی در استخر و پاسارگاد را احتمالاً به شاهان کیانی منسوب می‌نمودند. وی در پایان اشاره می‌کند که اگر ساسانیان چیزی از تاریخ هخامنشیان بخاطر می‌داشتند، بی‌شک آن را در تبلیغات خود علیه اشکانیان دایر بر وحدت و عظمت ایران پیش از اسکندر به کار می‌بردند (یارشاطر، ۱۳۵۷: ۳۰۱ - ۲۶۸؛ یارشاطر، ۱۳۸۹: ۵۰۳ - ۴۹۹). کنتهوفن و رولف نیز با مطرح کردن دلایلی چون عدم حافظه تاریخی و دسترسی نداشتن ساسانیان به منابع یونانی و رومی که نام هخامنشیان در آنها آمده بود، به موافقت با دیدگاه یارشاطر پرداختند (۳۲). ثاقب‌فر نیز معتقد است که به علت نابودی تمام اسناد تاریخی بایگانی شده در خزانه‌های سلطنتی به دست اسکندر مقدونی، ساسانیان از وجود سلسله هخامنشی و رویدادهای آن دوره بی‌اطلاع بوده‌اند. بنابراین هنگامی که خواستند تاریخ ایران را در خدای‌نامک‌ها تدوین کنند، مدرکی از آنان در دست نداشتند (ثاقب‌فر، ۱۳۸۳: ۲۵۸).

از سوی دیگر ساسانی‌پژوهان دیگری چون تورج دریایی معتقدند که ساسانیان از هخامنشیان مطلع بوده و آگاهانه آن را به فراموشی سپرده‌اند. دریایی، برعکس پژوهشگران قبلی اعتقاد دارد که به علت وجود سنت شفاهی و استمرار آن در دوره ساسانی، آنها حافظه تاریخی داشتند که باعث می‌شد تاریخ هخامنشیان به صورت سینه به سینه و نقل قول در اذهان مردم باقی بماند. وی همچنین به حضور یهودیان در دربار ساسانی و ارتباط خوب آنها با یکدیگر اشاره می‌کند (مادر برخی از شاهان ساسانی مثل بهرام گور یهودی بودند)؛ یهودیانی که از هخامنشیان خاطرات خوبی داشتند و از آنها در کتب خویش بسیار یاد کرده بودند و می‌توانستند خاطره هخامنشیان را بازگو کنند. او مطالبی نیز از مورخان یونانی و رومی؛ نظیر: هرودین، دیو کاسیوس و آمیانوس مارسلینوس دایر بر اینکه ساسانیان مستقیم یا غیر مستقیم به هخامنشیان اشاره کرده و از آنها آگاهی داشته‌اند، نقل می‌کند. دریایی در آگاهانه به فراموشی سپردن هخامنشیان از سوی ساسانیان، دلایل سیاسی و دینی مطرح می‌کند. به

عقیده وی، چون هخامنشیان مغلوب اسکندر و یونانیان شده بودند و از میان رفتند و از طرف دیگر حکومت ساسانی نیز همواره با رومیان جنگ داشتند و رومیان نیز خود را برآمده از امپراتوری عظیم اسکندر می‌دانستند، لذا ساسانیان خوش نداشتند که بر اجداد هخامنشی خود که مغلوب اسکندر بودند، تأکید کنند. دریایی دلیل دینی نیز مطرح می‌کند. به عقیده وی، چون هخامنشیان زردشتی نبودند و سیاست تسامح مذهبی اتخاذ می‌کردند و از سوی دیگر زردشت با کتاب مقدس/وستا در زمان گشتاسپ کیانی ظهور کرد، ساسانیان هویت خود را به متون مذهبی و دوره کیانیان ارجاع می‌دادند و مبدع «تاریخ‌نگاری کیانی» یا «تاریخ‌نگاری مقدس» شدند. بنابراین ساسانیان علاقه‌ای به طرح هویت هخامنشی نداشتند. (دریایی، ۱۳۸۲: ۷۹ - ۶۳؛ دریایی، ۱۳۸۹: ۲۷).

نتیجه

توجه به گذشته و اسطوره‌های تاریخی یا به عبارت بهتر «هم‌تاریخ‌پنداری» را باید یکی از مؤلفه‌های مهم هویتی در عصر ساسانی به شمار آورد؛ به طوری که یکی از بسترها و چهارچوب‌های اصلی شناسایی هویت ایرانیان در عصر ساسانی، تاریخ مشترک آنان بوده است؛ زیرا بسیاری از الگوهای شکل گرفته سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی دوره ساسانی، متأثر از این عامل بود. این عنصر در کنار مؤلفه‌های دیگر هویتی، همانند چسبی عمل می‌کرد که بخش‌های مختلف جامعه را که گاه سنخیتی نیز با یکدیگر نداشتند، به هم پیوند می‌داد. در این شکل، ایرانیان در عصر ساسانی با تاریخ مشترکی که در نظر داشتند با یکدیگر همبستگی و پیوند پیدا می‌کردند. تأکید و تمرکز دستگاه سیاسی - دینی ساسانی بر تاریخ و تبدیل آن به نوعی آرمان و سامان فکری، اهمیت آن را دوچندان نیز کرد.

ساسانیان به واسطه ایدئولوژی سیاسی - مذهبی خود به تاریخ و اسطوره‌هایشان توجه زیادی نشان دادند. آنها که به زعم خود علیه ملوک الطوائفی اشکانی به پا خاسته بودند، با تکاپو و تبلیغات خود در صدد تثبیت حکومتی متمرکز و یکپارچه در ذهن ایرانی بودند؛ بنابراین حکومت‌ها، شاهان و پهلوانان نیرومند گذشته را مقابل دیدگان‌شان می‌آوردند. آنها همچنین مطابق نگرش دین زردشتی خود، روایات تاریخی را از صافی این دین عبور دادند و روایات دیگر؛ نظیر روایات اشکانی را که مطابق با اندیشه شان نبود، کنار گذاشتند و یا در بهترین شکل، آنها را مطابق با نگرش خود شکل دادند. از سوی دیگر با توجه به ناکامی‌های ایران در برابر دشمنان خود همچون هیاطله و رومیان در نیمه دوم حکومت ساسانی، دست‌اندرکاران این سلسله توجه بیشتری به گذشته و روایات تاریخی نشان دادند تا از این

طریق غرور و شکوه دوران قبل را در ذهن ایرانی تداعی و انگیزه‌ای برای دفاع از این مهاجمان در آنها به وجود آوردند. به همین دلیل، بسیاری از روایات تاریخی رایج دوره ساسانی که در نیمه اول این حکومت حالت شفاهی داشت، در نیمه دوم حکومت، به صورت مکتوب درآمد. تحت تأثیر این شرایط نیز، نوعی تاریخ‌نگاری درباری در دوره ساسانی شکل گرفت که بدان پرداخته شد.

یادداشت‌ها

1- Being

2- Formation

۳- صفا، ۱۳۵۲: ۲۵. اعتقادات و جهان‌بینی آریایی‌ها در این دوران حول و حوش این داستان‌های شاهان و پهلوان شکل گرفت که در کنار باورهای دینی (وجود برخی خدایان و دیوان) ذهنیت‌شان را آشکار می‌ساخت.

۴- برای نمونه نگاه کنید به: کتیبه داریوش در شوش (Dse)؛ کتیبه خشایارشا در تخت جمشید (Xph)، لولوک، ۱۳۸۶: ۲۷۸ و ۳۰۹.

۵- در روایات تاریخی متأخر دوره هخامنشی، کوروش پای به جهان قصه‌ها نهاد و سرودها و ترانه‌هایی در ارتباط با وی خوانده می‌شد. مضامین این ترانه‌ها، خصال عالی و زیبارویی کوروش، خلق شریف و با رأفت وی و دانش‌دوستی و بلند پروازی‌هایش بود که گزنفون ما را از آن باخبر می‌کند. (موزن جامی: ۹۸)

۶- گوسان‌ها یا خنیاگران کسانی بودند که در دوره اشکانیان اساطیر و حماسه‌های قدیم ایرانی و اعمال پهلوانی را برای مردم به شکل آهنگین می‌خواندند. (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: مری بویس، «ادبیات و نوشته‌های اشکانی»، *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۳، اشکانیان (قسمت دوم)، ویراسته: احسان یارشاطر، ترجمه تیمور قادری (تهران: مهتاب، ۱۳۸۷)، ص ۱۴۰ - ۱۳۹).

۷- خدادادیان، ۱۳۸۰: ۱۳۰. این در حالی است که فردوسی، آنها را از نسل آرش می‌داند. (ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، به تصحیح ژول مل (تهران: بهزاد، ۱۳۸۹)، ص ۵۲۳). در منابع دیگر نیز این تفاوت به چشم می‌خورد. ثعالی در این باره می‌نویسد: «هر چند که در نسب اشکانیان اختلاف بسیار است، ولی در این اختلافی نیست که آنان از نژاد شاهان باستان بوده‌اند. (عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالی نیشابوری، *تاریخ ثعالی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ج ۱، ترجمه محمد فضائی (تهران: نقره، ۱۳۶۸)، ص ۲۸۴).

۸- آگاهی تاریخی دینی عصر ساسانی در پیوند با دین زردشتی و در محور پیدایش جهان، ماجراهای زروان و هرمزد و اهریمن، قصه گاو و کیومرث و غیره است. (در این باره نک: آرتور کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۷)، ص ۱۶۷ - ۱۵۷).

۹- *نامه تنسر به گشنسب*: ۱۳۱۱: ۹۳. این نکته مهم را نیز باید یادآور شد که با وجود تبلیغات شدید ساسانیان علیه اشکانیان شماری از خاندان‌هایی که در این دوره می‌زیستند، همچنان به تبار پارتی خویش افتخار می‌کردند و آشکارا خود را به آنها منسوب می‌کردند. در این میان می‌توان به برخی از هفت خاندان معروف دوره ساسانی نظیر کارن پهلوی، سورن پهلوی، اسپاهبذ پهلوی و مهران (بهرام چوبین از این خاندان بود) اشاره کرد. وجود پسوند «پهلوی» در کنار نام این خاندان‌ها نیز نشان از انتساب آنان به پارتیان است. (نک: کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۱۸ - ۱۱۵).

۱۰- حمزه اصفهانی که اطلاعات وی منقول از متون دوره ساسانی است درباره آگاهی تاریخی اردشیر می‌نویسد: «آنگاه از دانشمندان دین و سیاست که نزد او بودند، سبب اختلاف [ایرانیان] را پرسید. ایشان گفتند: پادشاهان پیشین در امور مملکت‌داری نظم داشتند و پادشاه بیش از یک تن نبود، همه رعیت از وی فرمان می‌بردند و به همین سبب دینی عزیز و زندگانی‌ای فراخ داشتند و دشمنانشان مقهور بودند. چون سلطنت به دارا پسر دارا رسید، رعیت از وی دور شدند و فرمانروایی وی بر ایشان گران آمد و از درازی پادشاهی او ملول گشتند و از کوشش در دفع دشمن او و دشمن خود سر بتافتند و به ستیزه و جنگ با یکدیگر برخاسته، از امور مرزها غفلت می‌ورزیدند. در همین حال بود که اسکندر از مغرب بر سرزمین ایران بتاخت و به آرزوی خود رسید... بدین سان اسکندر به کشور ایران چیره شد و بزرگان را به قتل رسانید و شهرها و باروها را ویران کرد.» (حمزه اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، ص ۴۳).

۱۱- *کارنامه اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۵. بسیاری از کتب تاریخ‌نگاران مسلمان نیز که از روی خدای‌نامه‌های دوره ساسانی به رشته تحریر درآمده‌اند درباره نسب کیانی خاندان ساسانی اتفاق نظر دارند، اما درباره شخصیت موردنظر اختلافاتی دیده می‌شود. فردوسی در *شاهنامه* نسب اردشیر را بدینگونه ذکر می‌کند:

به بابک چنین گفت از آنپس شبان / که من پور ساسانم ای پهلوان

نیبره جهاندار شاه اردشیر / که بهمنش خواند همی یادگیر

سرافراز پور یل اسفندیار / ز گشتناسپ اندر جهان یادگار (فردوسی، ص ۵۲۴)

۱۲- فردوسی، ص ۵۷۷. مردم نیز هنگام گفتگو با شاه، کارهای شاهان پیشین را برای وی بازگو و پیروی از آنها را به او گوشزد می‌کردند. (برای نمونه نک: فردوسی، ص ۵۸۶).

۱۳- همان، ص ۶۸۸ با کمی تأمل در مطالب گفته شده مشخص می‌شود که تلقی‌ای که ساسانیان از تاریخ داشته‌اند، تلقی اخلاقی بوده است. در این چهارچوب آنها نگاهی اخلاقی به تاریخ و دنیای پیرامون

خود داشتند و وقایع گذشته و حوادث زمان خود را با نگاهی اخلاقی تفسیر می‌کردند. در این نوع تفسیر از تاریخ، وظیفه انسان‌ها - به ویژه شاهان - کسب تجربه، عبرت و ادب آموزی از حوادث و رخدادها بود. به همین دلیل شاهد هستیم بیشتر متون باقی مانده از این دوره، متونی پندنامه و اندرزنامه‌ای هستند. مسعودی سخنی را از انوشیروان در کتاب خویش نقل می‌کند که وقتی از او پرسیده شد «دراز عمرتر از همه کیست؟» جواب داد «هرکه اخلافتش از او ادب آموزند.» (ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب (تاریخ مسعودی)، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ص ۲۶۳). در واقع با همین جمله می‌توان به لایه‌های ذهنی ایرانی عصر ساسانی وارد شد و نگاهی را که آنها نسبت به تاریخ داشتند را دریافت.

۱۴- یکی از علل عمده‌ای که سبب شد، زردشتیان در نیمه دوم حکومت ساسانی به کتابت آثار خود توجه کنند، ایراداتی بود که ملل صاحب کتاب خصوصاً مسیحیان بر آنان می‌گرفتند. در قرون اولیه اسلامی نیز که بیشتر آثار پهلوی در آن زمان تالیف نهایی یافته است، بیم از میان رفتن این آثار در برابر پیشرفت سریع اسلام و تقلیل موبدان، از علل عمده دیگر تألیف آنها محسوب می‌شده است (تفضلی، ص ۱۴ - ۱۳).

۱۵- این فقر تولید متون زردشتی را به راحتی می‌توان در مقایسه با متون مانوی مشاهده کرد.
۱۶- حتی پس از به کتابت درآمدن /وستا هم موبدان به ندرت برای اجرای مراسم دینی بدان رجوع می‌کردند، بلکه آنچه که مهم بود، از حفظ خواندن آن بود. (تفضلی، ص ۱۳).
۱۷- برای نمونه مؤلف *مجموعه التواریخ* می‌نویسد در عهد شاپور اول «قصه ویس و رامین بودست» که توسط همین گوسان‌هان حفظ و رواج پیدا می‌کرد. وی همچنین اوج کار رامشگران (گوسان‌ها) را در زمان بهرام پنجم (گور) ذکر می‌کند که بهرام تعداد زیادی از آنها را از هندوستان به ایران آورد. (مجموعه التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸)، ص ۶۹؛ همچنین: فردوسی، ص ۶۱۶ - ۶۱۵). بویس جمعیت آنها را ۱۲/۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. (Boyce, p 11)؛ به سرودخوانی و رامشگری گوسان‌ها در دوره ساسانی در ویس و رامین نیز اینگونه اشاره می‌شود:

شهنشه گفت با گوسان نائی / زهی شایسته گوسان نوایی
سرود گوی بر رامین بدساز / بدر بر روی مهرش پرده راز
چو بشنید این سخن ویس سمنبر / بکند از گیسوان صد حلقه زر
به گوسان داد و گفت این مر ترا باد / به حال من سرودی نغز کن یاد
سرودی گوی هم بر راست پرده / ز روی مهر ماه بردار پرده
دگر باره بزد گوسان نوایی / نوایی بود بر رامین گوائی
همان پیشین سرود نغز را باز / بگفت و آشکار کرد او راز

چو گوسان این نوا را کرد پایان / به یاد دوستان و دل ربایان

فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ص ۳۰۲ - ۳۰۱.

۱۸- دوست‌خواه، ص ۸۲ - ۸۱. در تمدن‌های دیگر نیز می‌توان گروه‌هایی مشابه با گوسان‌های ایرانی که وظیفه حفظ، نقل و اشاعه داستان‌ها و روایات تاریخی‌شان را به عهده داشتند، دید. در این میان می‌توان «راسپودوس‌ها» در یونان، «ژوگلرها یا ژونگلرها» در فرانسه، «باردها» در بریتانیا و «کاتاری - به» در ژاپن اشاره کرد (نک: محمد مختاری، حماسه در رمز و راز ملی (تهران: توس، ۱۳۷۹)، ص ۴۶ - ۳۸).
۱۹- تفضلی معتقد است به احتمال زیاد این رساله در اواخر دوره ساسانی تألیف شده است (تفضلی، ص ۲۹۴).

۲۰- این متن رساله کوچکی است در اصل به زبان پارسی و ظاهراً توأم با شعر بوده است؛ اما صورت کنونی آن به زبان و خط پهلوی است (تفضلی، ص ۲۶۷).

۲۱- زریر در حالی که گشتاسپ را نگران از جانب تورانیان می‌دید، پیشنهاد دهنده اصلی جنگ و مقابله با آنها بود. در اوستا از وی به عنوان پهلوانی مقدس یاد شده است. همچنین در آبان یشت و فروردین یشت نیز از پهلوانی‌های زریر در جنگ با تورانیان ستایش شده است. (ابراهیم پورداود، گزارش یشت‌ها، ج ۲، به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶)، ص ۲۷۴ - ۲۷۳).

۲۲- یادگار زریران: متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه، به کوشش یحیی ماهیار نوبی (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ص ۷۶ - ۴۳؛ همچنین: «یادگار زریران»، متن‌های پهلوی، گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان (تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۴۸ - ۳۹. فردوسی نیز در شاهنامه به تفصیل این داستان را ذکر می‌کند (نک: فردوسی، ص ۴۲۱ - ۴۱۰).

۲۳- به عقیده تفضلی تألیف بندهشس احتمالاً در اواخر دوره ساسانی انجام گرفته است، اما مدون نهایی آن احتمالاً در قرن سوم قمری به دست فرنخ دادگی بوده است (تفضلی، ص ۱۴۱).

۲۴- در این فصل به اجمال یک دور تاریخ دوره پیشدادی و کیانی و حوادث و گزندهایی که در ایران‌شهر به وقوع پیوسته - همانند فرمانروایی ضحاک بر ایران و کشته شدن او به دست فریدون، بخش کردن کشور توسط فریدون میان پسرانش، حملات پرشمار افراسیاب به ایران و رویارویی شاهان و پهلوانان ایرانی با وی، پادشاهی گشتاسپ و رویدادهای زمان او، حمله اسکندر به ایران و غیره - مرور شده است. همچنین در این فصل رویدادهای دوره ساسانی و اقدامات شاهان این سلسله نظیر اردشیر که «شاهی را از نو آراست [و] دین مزدیسنان را رواج بخشید»، آورده شده است.

۲۵- در این فصل به تفصیل و با جزئیات، نسب و تبار شاهان اسطوره‌ای ایرانی و انبرانی تشریح شده است.

۲۶- به عقیده نلدکه به احتمال فراوان این متن در حدود سال ۶۰۰ میلادی تدوین شده است (نلدکه، ص ۲۲).

۲۷- خدای‌نامه گردآوری شده در دوره ساسانی به چهار دوره تقسیم می‌شود که در هر دوره به ترتیب دودمان‌های پیشدادی، کیانی، اشکانی (دوران تاریک تاریخ ایران) و ساسانی حکومت می‌کنند. (نک: احسان یارشاطر، «تاریخ ملی ایران»، «تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹)، ص ۴۸۷.

۲۸- به گفته نلدکه از نوشته‌های آگائیس چنین بر می‌آید که در زمان انوشیروان دفترهای رسمی وقایع که با کمال دقت محفوظ شده بودند، موجود بوده و در آنها اسامی شاهان ساسانی با وقایع دوره آنان ثبت شده بود. وی همچنین معتقد است که این تاریخچه‌ها شامل دوره‌های شاهی پیش از ساسانیان یعنی از زمان گیومرث هم بوده است (نلدکه، ص ۳۵؛ همچنین: کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۷۳ - ۷۲).

۲۹- به گفته تفضلی تدوین کنندگان خدای‌نامه احتمالاً از منابع خارجی همانند منابع سریانی درباره اسکندر نیز استفاده کرده‌اند. (تفضلی، ص ۲۷۱ - ۲۷۰). یارشاطر نیز اذعان می‌کند «در دوران دراز پادشاهی اشکانیان که یونانی‌مآبی رواج داشت و ایرانیان به خصوص در شهرهای یونانی‌نشین با یونانیان مرتبط بودند، داستان اسکندر اشاعه یافت. و باید تصور کرد که با آنکه سنت مذهبی ایران پیوسته او را دشمن می‌داشت و ملعون و اهریمنی و مخرب آئین ایران می‌شمرد در اذهان عامه و در شعر و داستان اسکندر به زودی از شهرت قهرمانان برخوردار گردید و در کنار شاهان ملی جای گرفت، و این اگر موجب شگفتی شود باید به یاد بیاورد که چه بسا ایرانیانی که در ایام ما نام چنگیز و هلاکو بر فرزندان خود گذارده‌اند.» (یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نمی‌شود؟» ص ۲۷۵).

۳۰- یارشاطر، ۱۳۸۹: ص ۵۱۴ - ۵۱۳. یارشاطر به بسیاری دیگر از نگرش‌های عصر ساسانی که در ارتباط با حکومت‌های دوره باستانی (پیشدادی و کیانی) بروز می‌یابند، اشاره می‌کند. مهم‌ترین این کارها بدین قرار است: آغاز کردن پادشاه شهریاری خود را با گشودن در گنج و پراکندن زر، سیم، گوهر، جامه و پارچه، اسب و زره در میان بزرگان و سپاهیان؛ برداشتن بار مالیات از دوش مردم برای مدتی معین؛ دست زدن به گشاده دستی بعد از پیروزی‌های بزرگ؛ دادن بار عام در جشن‌های مختلف و یا به مناسبت رویدادهای بزرگ و غیره. همانطور که یارشاطر اذعان می‌کند بسیاری از این رسوم در دوره اسلامی نیز ادامه یافت. (همان، ص ۵۱۸).

۳۱- ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، ص ۳۱۶ - ۳۱۲. این واژه در کتیبه‌ها و سکه‌های شاهان ساسانی بعد از شاپور نیز بکار رفته است.

32http://www.aftabir.com/articles/view/art_culture/cultural_heritage/c5c1089702446p1.php (accessed 07/07/2013).



منابع

- ابن حوقل (۱۳۶۶) *صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱) *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: اساطیر.
- ابن هشام، عبدالملک (۱۳۵۵) *السيره النبویه ابن هشام*. مطبه مصطفى البابی الحلبي و الادبه.
- ارداویراف‌نامه (۱۳۸۲). متن پهلوی، حرف نویسی، ترجمه متن پهلوی و واژه نامه فیلیپ ژینو. ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار. تهران: معین/ انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳) *هویت ایرانی*. مجله گفتگو. شماره ۳. ص ۲۶ - ۷.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷) *مسالك و ممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶) *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بویس، مری (۱۳۸۷) *ادبیات و نوشته‌های اشکانی*. تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج. جلد ۳. اشکانیان (قسمت دوم). ویراسته: احسان یارشاطر. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب. ص ۱۵۴ - ۱۳۳.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۵) *درباره اساطیر ایران*. جستاری در فرهنگ ایران. تهران: اسطوره. //
- پورداد، ابراهیم (۲۵۳۶) گزارش یشت ها. به کوشش بهرام فره وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۸۳) *ایران باستان و هویت ملی*. ایران: هویت، ملیت، قومیت. به کوشش حمید احمدی. تهران: موسسه تحقیقاتی علوم انسانی. ص ۲۶۰ - ۲۴۳.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸) *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- جاحظ، عمر بن بحر (۱۳۲۸) *تاج: در احوال پادشاهان و منش ایشان*. به تصحیح احمد زکی پاشا. ترجمه حبیب‌الله نوبخت. تهران: کمیسیون معارف.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸) *اشکال العالم*. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری. تهران: شرکت به نشر.
- خدادایان، اردشیر (۱۳۸۰) *اشکانیان*. تهران: نشر به دید.
- دریایی، تورج (۱۳۸۹) *باستان‌گرایی ابداع ساسانیان بود*. ماهنامه مهرنامه. سال ۱. شماره ۶۷ - ۷۴.
- _____ (۱۳۸۲) *تاریخ ملی یا تاریخ کیانی؟: سرشت تاریخ نگاری زردشتی در دوره ساسانی*. تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۶) *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

- دوست‌خواه، جلیل (۱۳۸۴) فرآیند تکوین حماسه ایران پیش از روزگار فردوسی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۴) اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی.
- رونوون، پیر و ژان باتیست دوروزل (۱۳۵۴) مبانی و مقدمات در تاریخ روابط بین الملل. ترجمه احمد میر فندرسکی. تهران: دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲) حماسه سرایی در ایران. تهران: امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۳) تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عریان، سعید (۱۳۸۲) در بزرگداشت سورآفرین. متن‌های پهلوی. گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۲) ماه فروردین روز خرداد. متن‌های پهلوی. گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۲) یادگار زریران. متن‌های پهلوی. گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا. تهران: سازمان میراث فرهنگی. ص ۳۹ - ۴۸.
- عهد اردشیر (۱۳۴۸) به کوشش احسان عباس. ترجمه محمدعلی امام شوشتری. تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد (۱۳۴۴) میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹) شاهنامه. به تصحیح ژول مل. تهران: بهزاد.
- فرنیغ دادگی (۱۳۷۱) بندهش. به کوشش مهرداد بهار. تهران: توس.
- قدامه بن جعفر (۱۳۷۰) کتاب الخراج. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: البرز.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۸۲). ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- کالج، مالکم (۲۵۳۷) پارتیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. بی‌جا: سحر، ۲۵۳۷.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۷) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات نگاه.
- _____ (۱۳۴۳) کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳) زین الاخبار (تاریخ گردیزی). به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹) ویس و رامین. به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی شدن، فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی.

- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ (۱۳۵۰) تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لولوک، پی‌یر (۱۳۸۶) کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی. زیر نظر ژاله آموزگار. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹) حماسه در رمز و راز ملی. تهران: توس.
- معمار، رحمت‌الله (۱۳۸۷) سنجش‌گرایی به هویت تاریخی. تهران: اداره کل مطالعات مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌های سازمان صدا و سیما.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹) التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۴۷) مروج الذهب (تاریخ مسعودی). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علی‌قلی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- موذن جامی، محمد مهدی (۱۳۸۸) ادب پهلوانی: مطالعه‌ای در باب ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان. تهران: ققنوس.
- (۱۳۱۱) نامه تنسر به گشنسب. به کوشش مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی. تهران: خوارزمی.
- نلدکه، تتودور (۲۵۳۷) حماسه ملی در ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: مرکز نشر سپهر.
- هالبواکس، موریس (۱۳۴۶) طرح روانشناسی طبقات اجتماعی. ترجمه علی‌محمد کاردان. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- (۱۳۷۴) یادگار زریران: متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه. به کوشش یحیی ماهیار نوابی. تهران: اساطیر.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۹) تاریخ ملی ایران. تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر. ص ۵۸۷ - ۴۷۱.
- _____ (۱۳۵۷) چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نمی‌شود؟ شاهنامه‌شناسی ۱. بی‌جا: بنیاد شاهنامه‌شناسی. ص ۳۰۱ - ۲۶۸.

http://www.aftabir.com/articles/view/art_culture/cultural_heritage/c5c1089702446p1.php (accessed: 07/07/2013)

Boyce, Mary. "THE PARTHIAN "GOSAN" AND IRANIAN MINSTREL TARADITION". *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*. No1/2. April 1957.

Gignoux, Ph. "ANĒRĀN". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II. California: Mazda publishers, 2011.

Khaleghi-Motlagh, jalal. "DERAFŠ-E KĀVĪĀN". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VII. California: Mazda publishers, 2011.

Mackenzie, D. N. "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VIII California: Mazda publishers, 2011.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی